

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

عناصر هویت ایرانی در دیوان امیر علیشیر نوایی*

دکتر علی جهانشاهی افشار

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

خدیجه رحیمی صادق

دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

چکیده

انسان با پرسش از «کیستی» به دنبال پی بردن به هویت خویش است؛ این معنا بر مبنای تشابه با آنهایی که مانند فرد هستند و تفاوت از غیر یا دیگرانی که مانند او نیستند، شکل می‌گیرد. هویت ایرانی به معنای دلبستگی عاطفی و تعهد نسبت به میراث فرهنگی، میراث سیاسی و تبار مشترک ایرانی است. مبنای فرهنگی، تاریخی و تمدنی از مهم ترین مؤلفه‌های هویت ملی است که سبب تمایز جوامع از یکدیگر می‌گردد و از آنجا که زبان ابزار انتقال فرهنگ است نقش آن از میان سایر عوامل سازنده هویت ملی بیشتر است.

نویسندگان در این مقاله در تلاشند تا با تحلیل محتوا، میزان توجه نوایی به عناصر هویت ایرانی را بررسی و شاخصه‌های هویت بخشی را از منظر او در ابعاد اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و ادبی مورد بررسی و پژوهش قرار دهند؛ از این رو، مؤلفه‌های هویت، در دیوان امیر علیشیر نوایی تعیین شد و بر مبنای آن، نوع توجه وی به هویت ملی مورد ارزیابی قرار گرفت و عناصر گوناگون هویت ملی و مؤلفه‌های آن بررسی و به جلوه‌ها و نشانه‌های فرهنگ ایرانی پرداخته شد.

واژه‌های کلیدی: هویت، عناصر هویت ایرانی، امیر علیشیر نوایی، دیوان، شعر

فارسی.

۱- مقدمه

کراجر، هویت را «توازن میان خود و دیگران برقرار کردن» می‌داند (یوسفی، ۱۳۸۳: ۸۰). هویت ملی «به معنای احساس تعلق و وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک در اجتماع ملی است. این عناصر و نمادها که سبب تمایز و شناسایی می‌شوند عبارتند از: بعد اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، فرهنگی و زبانی» (شیخی و عبداللهی، ۱۳۸۹: ۸۵).

هویت ملی ابزاری برای تفکیک یک ملت از ملت دیگر با تکیه بر آگاهی مشترک حول مفهوم یا مفاهیم تعریف شده جمعی است و تا زمانی که آگاهی برای تفکیک «خود» از «دیگری» به وجود نیاید، هویت ملی امکان شکل‌گیری ندارد (همان: ۸۵).

مفهوم هویت اساساً به درک و فهم افراد از خودشان به عنوان یک وجود مشخص و متمایز اشاره دارد (کوت و لوین، ۲۰۰۲، ۱۷-۴۳). هویت شیوه‌ای است که فرد خودش را تعریف می‌کند و بازمی‌شناسد (اولسون، ۲۰۰۲)؛ بنابراین، هم شناخت خویش است هم معرفی خود به دیگران (احمدی، ۱۳۸۶: ۸۸).

اگرچه هویت مقوله‌ای ثابت و ایستا نیست؛ اما عناصری وجود دارند که با گذشت زمان‌های طولانی به عناصر پایدارتری تبدیل شده‌اند. هویت، پاسخی به نیاز طبیعی درانسان برای شناساندن و شناخته شدن یا تمایز در ارتباط با معرف به یک سلسله عناصر و پدیده‌های فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی است. نظر به اینکه هویت ملی هر ملتی، در درجه نخست، زائیده محیط جغرافیایی آن ملت است، می‌توان نتیجه گرفت که فلات ایران گهواره پیدایش و رویش هویت ایرانی است.

هویت فرایندی است که بر بنیادهای جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، دینی، سیاسی و اجتماعی استوار بوده و از سوی دیگر به موجب سیالیت آن در بستر زمان فراز و فرودهایی پیدا کرده است (رجایی، ۱۳۸۳: ۶۷).

هویت ایرانی قدمتی به دیرپایی اسطوره‌ها دارد. در شاهنامه فردوسی، که مهم‌ترین شناسنامه تمدن ایرانی و حکایتگر اساطیر و تاریخ است، هم در بخش اسطوره‌ای و هم در بخش تاریخی از ایران به عنوان کشور و حتی از مردم ایران نیز چون ملت یاد شده است.

هویت ایرانی پس از حمله اعراب نیز به ویژه در نهضت سیاسی-اجتماعی شعوبیه افزایش یافت (ممتحن، ۱۳۶۸: ۱۳۲) و در ادامه نیز جنبش های نظامی چون ابومسلم، بابک خرم دین، مازیار و ... به تقویت جایگاه ایرانی ها و احقاق حقوق از دست رفته آنها انجامید (یوسفی، ۱۳۴۴: ۱۵۷-۱۵۸) و چنین وضعیتی زمینه ساز پدید آمدن بزرگترین اثر حماسی ایران یعنی شاهنامه گردید و جدای از شاهنامه در سایر آثار بزرگان فرهنگ و ادبیات ایران نیز به هویت ایرانی هم به عنوان مفهوم تمدنی و فرهنگی و هم به معنای سیاسی به عنوان کشور اشاره می گردد. در این روزگار که حد فاصل روی کار آمدن صفاریان تا اواخر عهد غزنویان را در بر می گیرد، خردورزی، دادگری، توجه به زبان فارسی و اسطوره های ایرانی اساس هویت ایرانی را تشکیل می دهد.

مغولان پس از ویرانی شهرهای مختلف، وقتی تصمیم به اقامت در ایران گرفتند شروع به بازسازی و آبادانی ویرانی ها نمودند و این وضعیت در دوره ایلخانان ادامه یافت و در ادامه، امیر تیمور وارث آبادانی های ایلخانان در حوزه عمرانی، فرهنگی و ادبی گردید و از دیگر شهرهای فتح شده ایران، استادان، معماران و پیشه وران را به همین منظور به سمرقند برد (طیبی، ۱۳۶۸: ۵). پس از حمله مغول، ایران به معنای سیاسی آن بار دیگر احیا گردید و با ظهور پادشاهی ایلخانی در سرزمین ایران، واژه ایران دوباره سربر آورد و دیگر هرگز روی پنهان نکرد (کراوولسکی، ۱۳۷۸: ۱۱). در این دوران به دلیل تأثیرات بیشماری که فجایع یورش های مغول در طول سالیان بر جان و روان ایرانیان وارد می آورد، در پی یأس و ناامیدی مردم، گرایش و توجه به دنیا و مظاهر آن کاهش یافته و بی-اعتمادی به دنیا، تاکید بر ناپایداری و روی گردانی از آن و در رأس همه، تقدیرگرایی مهمترین عناصر هویت ایرانی می گردند و این وضعیت کم و بیش به دوره های بعد نیز تسری می یابد.

گرایش شدید فرزندان و جانشینان تیمور به اسلام سبب شد که نواحی تحت فرمانروایی آنان، راه عمران و شکوفایی را در پیش بگیرند. سمرقند و هرات در این زمینه از شهرهای آن روزگار پیشی گرفتند؛ تا آنجا که این دو شهر در دوره تیموریان، تجلی گاه فرهنگ و هنر ایران شدند.

سلطان حسین بایقرا از ۸۷۵ تا ۹۱۱ ه.ق در خراسان، گرگان و ماوراءالنهر حکومت کرد و هرات پایتخت وی بود. در عهد او مراکز علم و دانش در هرات رونق گرفت. علما و دانشمندان از گوشه و کنار به هرات روی آوردند و تحت حمایت دربار او و وزیر شاعر، دانشمند و عارفش نوایی قرار گرفتند.

وجود حجم قابل توجه تحقیقات خاورشناسان در زمینه های مختلف فرهنگی، ادبی، هنری و علمی درباره ایران از این موضوع حکایت دارد که کشور ایران از روزگاران کهن همواره مهد فرهنگ و تمدن و یکی از تمدن های برتر در جهان باستان بوده است و از مؤلفه های ارزشمند و والای هویتی برخوردار است. سرزمینی که به لحاظ جغرافیایی از طرفی در محور مواصلاتی قرار داشته و از سویی نیز در اثر جهانگشایی و تسخیر دیگر سرزمین ها و بعضاً مورد هجوم واقع شدن، با افکار و عقاید ملل دیگر مواجه شده و با تجدیدنظر در معیارهای خوب و بد، توانسته تعصب و سختگیری دیگر اقوام رودروی خود را تعدیل نماید. وجود حکومت های متعدد در طول تاریخ ایران و لشکرکشی های آنها برای گسترش محدوده های جغرافیایی و تسلط فرهنگی بر سرزمین های دیگر، گاه سبب می شد که این اقوام تا چند صد سال در یک سرزمین باقی بمانند و تمدن و فرهنگ خود را به یادگار بگذارند و زبان، مهم ترین بستر جاری شدن این فرهنگ و تمدن محسوب می گردید. زبان و ادبیات فارسی، بویژه شعرفارسی عنصر اصلی و پایدار فرهنگ ایرانی است.

دوره تیموری نیز به لحاظ فرهنگ و ادب از دوره های بسیار مهم در تاریخ ایران محسوب می شود. هرات در زمان این سلسله، بستر مناسبی برای ترویج علم و ادب و هنر در فرهنگ و تمدن اسلامی گردید. این شهر تا قبل از حمله مغول از شهرهای آبادان و پررونق به شمار می آمد و ماجرای اقامت طولانی مدت امیر سامانی و خوشگذرانی او در این شهر که به قلم نظامی عروضی به زیبایی توصیف گردیده، حکایت از رونق و جاذبه این شهر در روزگار قبل از حمله مغول دارد. در این دوره، شهر هرات سرشار از رفاه، نعمت و آبادانی بوده است و بر این اساس می توان روحیه شادی طلبی را از عناصر برجسته هویت ایرانی در آن روزگار به شمار آورد.

تیمور گورکانی خود از دانش و فرهنگ بی بهره نبود و در متصرفاتش با بزرگان هر طایفه اعم از متصوفه، علما و شعرا به نیکویی برخورد می کرد (ابن عربشاه، ۱۳۸۱: ۲۶).

در دوران شاهرخ، فرزند او نیز، به پرورش علما و اندیشمندان توجه ویژه ای شد و مراکز آموزشی متنوعی به وجود آمد و در نتیجه حسن مدیریت و اتخاذ تدابیر و سیاست های تشویقی از سوی صاحبان قدرت، در هرات فضایی ایجاد شد که افراد با عقاید مختلف، آزاد و آسوده به حیات و فعالیت خود ادامه می دادند و این امر، شکوفایی فرهنگی و تمدن اسلامی را در دوره تیموری سبب گردید که بارزترین نمود آن شکوفایی رشد و زبان و ادبیات فارسی است که در نتیجه آن شاعران با آسودگی و فراغت به آفرینش آثار خود به زبان فارسی یا ترکی می پرداختند.

قبل از تیموریان، آل کرت در منطقه هرات حکومت می کردند که خود از زمره علما، ادبا و هنرمندان بوده و به علم و ادب گرایش داشتند. دورات سلطنت این خاندان تا پایان حکومت سلطان حسین بایقرا گورکانی، دوران طلایی فرهنگ و تمدن در هرات و یکی از درخشان ترین دوره های تاریخ ادب فارسی است که استادان توانا و نامداری در این روزگار ظهور کردند که می توان برای اطلاعات بیشتر و دقیق تر در این باره به روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات مراجعه کرد. یکی از این استادان، امیر علیشیر نوایی است که در این مقاله کوشیده ایم تا با برشمردن و بررسی عناصر هویت ایرانی در دیوان وی، وقوف و هنرمندی و توانایی این شاعر را در تعامل با هویت ایرانی تحلیل نماییم؛ از این رو عناصر ایرانی در دیوان وی طرح و بررسی می گردد.

۱-۱- بیان مسئله

شناخت عناصر هویت ایرانی در آثار شاعران و نویسندگان هر عصر، بیانگر جایگاه و کیفیت حضور این عناصر در اجتماع آن روزگار است. در این مقاله به بررسی چگونگی به کارگیری عناصر هویت ایرانی در دیوان امیرعلیشیر نوایی پرداخته شده است تا کیفیت و میزان توجه شاعر که هم به لحاظ زمانی و هم مکانی با دیگر شاعران حوزه مرکزی ایران وضعیتی متفاوت را داراست، مورد تحلیل قرار گیرد.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

از آنجا که امیرعلیشیر نوایی فردی جامع‌الاطراف در هنر، دانش، ادب و سیاست است؛ ضرورت دارد که با بررسی گوشه‌ای از آثار وی، به ارزش و اهمیت عناصر هویت ایرانی در نظرگاه یکن شاعر دوزبان پرداخته شود؛ تا بتوان به کیفیت و میزان کاربرد عناصر هویت ایرانی در دیوان نوایی و اهمیت آنها در نزد او پی برد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

برخلاف شهرت و نقشی که امیرعلیشیر نوایی در حوزه سیاست، هنر و بویژه بعد ادبی مکتب هرات در روزگار تیموریان داشته، به وی و آثارش چندان پرداخته نشده است و تحقیقات معدودی نیز که انجام گرفته، به معرفی وی، آثار و مناسبات او با همعصرانش اکتفا کرده است و هیچ‌گونه پژوهشی مشابه یا در راستای موضوع مقاله حاضر صورت نگرفته است.

۲- بحث

۲-۱- امیرعلیشیر نوایی

امیرعلیشیر نوایی در سال ۸۴۴ ه.ق در هرات متولد شد و در سال ۹۰۶ ه.ق در همان شهر درگذشت. وی وزیر سلطان حسین بایقرا بود و در دورهٔ صدارت خویش به عمران و آبادانی هرات کوشید. وی صاحب بیش از ۳۰ اثر شعری و ادبی است که بخش اعظم آثار او به زبان ترکی است. چهار دیوان غزل، پنج مثنوی به تقلید از نظامی، یک مثنوی به تقلید از منطق الطیر عطار از آثار وی به زبان ترکی است. وی در آثار ادبی به زبان ترکی از تخلص «نوایی» و در آثار ادبی به زبان فارسی از تخلص «فانی» استفاده کرده است. وی از کودکی به تصوف گرایش داشت و سرانجام در اثر تبلیغ عبدالرحمان جامی رسماً وارد مکتب تصوف شد و در شمار پیروان او درآمد و تخلص «فانی» احتمالاً به قبول افکار صوفیانه از سوی نوایی ارتباط نزدیک دارد؛ چون معنی «فانی» در مکتب تصوف، شخصی است که به قلمروی عالی افکار عرفانی رسیده باشد.

اشعار مدحی و غزلیات دیوان او به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول که بیشترین حجم اشعار او را تشکیل می‌دهد، اشعار تقلیدی او از شاعران طراز اول

ادب فارسی چون فردوسی، رودکی، خیام، نظامی، عطار، سعدی، حافظ، جامی و ... و بخش دوم، اشعار خلاقانه اوست. وی اگرچه در غزلسرایي بیشتر مقلد سروده‌های حافظ و سعدی است؛ اما سعی کرده که تقلید وی کورکورانه نباشد و در محتوا و شکل با فکر جدید، مهارت هنری خود را جلوه گر سازد.

از دیگر آثار فارسی نوایی، «تحفه الافکار» است که تحت تأثیر «تحفه الافکار» امیرخسرو دهلوی و «لجه الاسرار» جامی سروده است. وی در این اثر نظر خود را درباره مسائل اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، آموزشی و پرورشی بیان کرده و با مظلومان همدردی و با ظالمان مخالفت کرده است. نظر به تسلط نوایی به دو زبان ترکی و فارسی به گواهی آثار خود وی، برخی معاصرانش چون دولت‌شاه سمرقندی و خواند میر وی را «شاعر دو زبان» می خواندند.

دیوان نوایی به زبان فارسی است که مجموعه غزلیات، مفردات، مدیحه، رباعیات، قطعه، ماده تاریخ و معما را شامل می شود؛ ولی در آن شعری از نوع قصیده و مثنوی دیده نمی شود. در دیوان وی دو نوع غزل یافت می شود: یکی آنکه از آن تعبیر به «اختراع» کرده و دیگر آنکه از آن به «تبع» تعبیر نموده است. غزل های نوع اختراع، آن غزل هایی است که شاعر بدون آنکه به غزل دیگری نظر داشته باشد به ذوق خود سروده است و غزل های نوع تبع آن، غزل هایی است که در صورت و وزن و قافیه از غزل معروف استقبال کرده است. اشعار اختراعی آن نسبتاً کم ولی تبعی آن بسیار است و در آنها از شاعران معروفی چون حافظ، سعدی، امیرخسرو دهلوی، مولانا شهابی، میرسهیلی، خواجه سلمان، کمال خجندی، حسن دهلوی، میروفایی و ... تقلید و استقبال کرده است (امیرعلیشیر نوایی، ۱۳۷۵: ۱۲).

منشآت نوایی بیشتر به زبان فارسی نوشته شده که عموماً نامه های رد و بدل شده نوایی و حسین جغتایی را شامل شده است؛ به علاوه ۱۵ نامه جامی به نوایی و ۱۳ نامه نوایی به جامی نیز در آن آمده است.

۲-۲- عناصر هویت ایرانی

۲-۲-۱- خرد

شناخت و دریافت ایرانی از جهان و انسان، دریافتی خردمندانه و در عین حال معنویت گرا است و ایرانیان توانسته اند بین این دو جنبه، حدی از سازگاری و

هماهنگی ایجاد کنند و از این جهت، فرهنگ ایرانی سربلندی و برتری دارد. در فرهنگ ایرانی، تدبیر و خرد انسانی همواره باید با دینداری و معنویت همراه باشد و یکی از این دو جنبه به تنهایی کارساز نیست و فرد را به کمال نمی رساند. هویت ایرانی در گرو این بنیادهاست و هر ایرانی که به آنها یا یکی از آنها پشت کند، از هویت اصیل خود بازمانده است.

مفهوم خرد ریشه در فرهنگ کهن ایرانی دارد و منشأ آن به منابع کهن اسطوره ای و دینی می رسد. اهریمن و اهورا مزدا و نیک و بد همواره در اندیشه و آثار ایرانی بوده و خرد همان نیروی باستانی است که باید با کمک آن نیک را از بد و اهورایی را از اهریمنی تشخیص داد.

خرد در بینش ایرانی بسیار ارجمند است تا آنجا که فردوسی آن را همپایه جان «به نام خداوند جان و خرد» و در جایی دیگر برتر از آن «خرد برتر از هر چه ایزد بداد» می شمارد و حماسه خود را با نام خداوند جان و خرد آغاز کرده و آن را بهترین داده خداوند برشمرده است و در آغاز شاهنامه اییاتی را به توصیف آن اختصاص داده است؛

در ادب فارسی، موضوعی دیگر که در کنار عقل و خرد مطرح می شود، عشق است که ظهور این دو در سخن شاعران، نویسندگان، متکلمان و فلاسفه به تقابل عقل و عشق و تقسیمات متعدد عقل از جمله عقل کلی و جزئی منتهی می گردد. تقابل عقل و عشق از موضوعات پربسامد در پهنه ادبیات است که نویسندگان و شاعران در نفی و رد عقل جزئی داد سخن داده اند و ورود آن را به قلمروهای غیرقابل تجربه عالم عرفان جایز ندانسته و بر ناتوانی و عجز این عقل تأکید کرده اند. در این میان، بخش اعظم این منازعه را شاعران متوسطی تشکیل می دهند که تنها با سلاح تقلید و تکرار اندیشه های خردستیز، و نه از روی باورهای برخاسته از تجربه های عرفانی، در این حوزه ظاهر شده اند و صرفاً از دیدگاه ذوقی و شاعرانه و با تکیه بر سنت های ادبی، عشق را بر عقل ترجیح نهاده اند. امیر علیشیر نوایی از دسته اخیر است که عقل جزئی را به هر طریقی محکوم می کند و به صورت آشکار و بی پرده به سرزنش این نوع عقل می پردازد؛ البته هدف نوایی در پرداختن به بحث ستیز با عقل؛ بی اعتبار دانستن آن نیست؛ بلکه با توجه به ویژگی

تجربه‌ناپذیری عشق، به کاستی و ناتوانی عقل در این باره اشاره دارد؛ از این رو، در دیوان نوایی خرد و خردمندان در برابر عشق و عاشقان جایگاهی ندارند و اهل خرد را مردمان نادانی می‌داند که از جور و نصیحت آنان در رنج و عذاب است: منع از عاشقی و باده کنند اهل خرد/ غصه‌ها می‌کشم از مردم نادان که می‌پرس

(غ ۲۶۲-ب ۷)

نصیحت‌گوی فانی هم از آیین خرد دور است/ کسی کش عقل باشد، کی درآمیزد به دیوانه

(غ ۴۳۲-ب ۹)

واعظ اینکه از دانش، پند خلق می‌گوید/ دعوی‌ش چو ظاهر شد بس دلیل نادانی

(غ ۴۴۶-ب ۲)

فانی طریق عشق و جنون ورز که ابله است/ خود را کسی که عاقل و فرزانه ساخته

(غ ۴۳۹-ب ۷)

نوایی عقل و خرد و در مواردی دین را در برابر عشق، زار و ناتوان و بی اعتبار می‌داند و از آنان بیزار می‌جوید:

گفتمی ار غمی رسد، دست بگیرم خرد/ عشق رسید، عقل را پیش وی اعتبار کو

(غ ۴۱۷-ب ۳)

نیست اهل عقل را آگاهی از اسرار عشق/ نقد دین بی قیمت افتادست در بازار عشق

از طریق عاقل بیزار باشد زار عشق/ دین همی برباد باید داد در اطوار عشق

با وجود عقل و دین، سامان نگیرد کار عشق/ از هجوم این شدی، آن هر دو یغما کاشکی

(مسدس: ص ۳۱۸)

۲-۲-۲-۱۵ دادگری

دادگری و عدالت، ریشه‌هایی ژرف در هویت ایرانی دارند و در ایران عهد هخامنشی برابری آرمان بزرگ مردم ایران پیگیری شده است و آنگاه که نوبت ساسانیان رسید، خسرو انوشیروان مفهوم عدل و دادگری را به اوجی تازه رساند. در دوره اسلامی دادگری در کنار توحید، معاد و نبوت در شمار اصول دین قرار گرفت و در سراسر تاریخ اسلامی ایران، عارفان، دانشمندان و شاعران، شاهان و حاکمان را به دادگری فراخوانده‌اند.

هویت ایرانی دربرگیرنده مسأله عدل و عدالت است. اهمیت عدالت به دلیل سابقه ایده و فکر عدل در هویت ایرانی است. هویت اصیل ایرانی با بیدادستیزی عجین شده است و کاوه آهنگر نماد این بیدادستیزی است که در ظلمات بیداد ضحاک، درفش ستیز با استبداد را برافراشت؛ بنابراین در پیدایش هویت ایرانی، بیدادستیزی سرشته شده است. در کنار بیدادستیزی، دادگری نیز رکن دیگر هویت ایرانی است و در پی بیدادستیزی کاوه، شاهد دادگری فریدون هستیم که گویای این نکته است که برکندن بیداد با گسترش دادگری تکمیل می گردد. این عنصر در دیوان نوایی نقش کمرنگی داشته و تنها در بیتی از یک غزل، به آن و عاقبت ظلم و بیداد اشاره کوتاهی کرده است و در بیتی دیگر از بیداد هجر و دوری، طلب عدل و داد می کند:

شهی که ملک جهان را به ظلم کرد اسیر هنوز ناشده سویت اسیر می آید
(غ ۱۷۴-ب ۲)

فانی ز ظلم هجر طلب کرد داد، از آنک سلطان داد شیوه، به دارالعداله بود
(غ ۲۲۵-ب ۷)

۲-۲-۳-دینداری

واژه دین در فرهنگ کهن ایرانی به شکل «دئنا» به معنای وجدان و نوعی دریافت درونی، کاربردی بسیار دیرینه دارد و دئنا در اسطوره در یک بیان نمادین، ایزد بانوی وجدان نیز هست. او خویشکاری های مینوی بسیار پرمعنا و متعالی ای در این نقش ایفا می کند (عفیفی، ۱۳۸۳: ۵۱۹)

از جمله کارکردهای مهم دین در زندگی، دادن جهان بینی الهی، معنا و هدف نهایی به زندگی انسان است و پیرو این کارکرد است که دیگر ابعاد هویت فرد نیز تحت الشعاع قرار گرفته و در راستای آن معنا و غایت، جهت دهی خواهد شد. (جوادزاده شهشانی، ۱۳۸۷)

اندیشه دینی و اعتقاد به الزام آیینی که انسان را در طول زندگی راه نماید و در پناه آن آرامش یابد، از خطوط اصلی جهان بینی ایرانی است. دیباچه و مقدمه آثار ادبی در زبان فارسی با نام و یاد خداوند و منقبت بزرگان دین آغاز می شود.

ورود اسلام به ایران و گسترش آن به عنوان یک قدرت سیاسی و یک هویت، دگرگونی های فرهنگی و مدنی در ایران پدید آورد، رواج تشیع در ایران تاثیر بسزایی گذاشت و ایرانیان که تشیع را با ارزش های فرهنگی و سنتی خود هماهنگ تر می دیدند، از آن استقبال کرده و کوشیدند که در پرتو آن، هویت فرهنگی و سیاسی خود را زنده کنند و بدین سان تشیع با بن مایه های ملی ایرانیان در آمیخت و در حالی که هویت ایرانی از اندیشه ها و ایده های اسلامی بسیار تاثیر پذیرفت، در پیدایش تمدن اسلامی نقشی بی همتا برعهده گرفت و کشور ایران، پیرومندان، زبان ویژه و شماری از آیین ها و ارزش های باستانی خود را نگه داشت. (مجتهدزاده، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۵)

دینداری در دیوان نوایی به صورت امید به بخشایش و رحمت خداوند باقی و دعا و توسل و توکل تنها به حضرت حق نمود می یابد:

امیدوار به عفو توئیم زانکه به حشر / ز جرم خود به عذایم و از ثواب خجل
دلا! اگر به کرم دستگیر گردد دوست / «که از سؤال نگردیم و از جواب خجل»
اگرچه جرم زحد بیش داری ای فانی / چو دوست مظهر لطفست رو متاب خجل
(غ ۳۱۰-۵ و ۶ و ۷)

گر بحر رحمت او آید به موج غم نیست / گرچه ز دود عصیان داریم روسیاهی
(غ ۴۶۴-ب ۵)

نی مدعی به جا و نه آن کبر و نخوتش / ای دل حزین مباش که داری خدای خوش
فانی به حور و جنت و کوثر نظر نکرد / نازد به بزم یار و شراب رسای خوش
(غ ۲۷۴-ب ۶ و ۷)

فانی اگر ز معرفت، نقد مرادت آرزوست / دست بزن به دامن خازن گنج من عارف
(غ ۲۹۹-ب ۹)

تو عذر کرده خویش، خود گر نمی توانی خواست / عنایت و کرم دوست عذرخواهت بس
گل مراد و نسیم عنایت از پی تو / به شام خون سرشک و به صبح آهت بس
(غ ۲۶۱-ب ۲ و ۳)

بیار باده که دریای رحمتش عام است / بزن بر آتشم آبی ز آب آتشناک
(غ ۳۰۳-ب ۶)

خوشم به جرم و گنه، زانکه گرنه این بودی / که پاک گشتی از امواج بحر رحمت او
(غ ۴۲۱-ب ۲)

۲-۲-۴-شادی

ایرانیان همواره به پایان زندگی می‌اندیشیده و با آگاهی از این حقیقت گریزناپذیر، می‌کوشیدند معنا و فلسفه عمیق تری برای زیستن داشته باشند. اعتقاد به کوتاهی عمر و زودگذر بودن زندگی سبب شده که بینش اغتنام فرصت در میان ایرانیان به وجود بیاید؛ بینش خیام‌واری که در آثار شاعران و نویسندگان زبان فارسی نمود و جلوه یافته است. نگرش مبنی بر ناپایداری جهان، هسته اصلی تفکر عرفانی به ویژه دوره پس از مغول می‌شود و در پی آن، فرد، مأمّن و آسایش‌نهایی خود را در این جهان ناپایدار نمی‌جوید و ناپایداری جهان را در افقی پایدار و متعالی و معنوی یعنی عرفان چاره می‌جوید.

یکی دیگر از ارکان فرهنگ و هویت ایرانی، توجه به شادی است. شادی در یک معنای عمیق و فلسفی یعنی نشاط و امید و شور حیات داشتن. در کتیبه نقش رستم داریوش می‌گوید: «خدای بزرگی است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید...» (کنت، ۱۳۷۹: ۱۳۸)

ایرانیان در هر ماه، تقارن نام روز و نام ماه را جشن می‌گرفتند و در سال دوازده جشن برپا می‌کردند و علاوه بر آنها جشن‌های نوروز، مهرگان، سده، تیرگان و... از جشن‌های مهم ایرانیان به شمار می‌آمد که برجسته‌ترین خلیقات آنان در پنج اصل می‌گنجید: خداپرستی، خردورزی، دادگری، نام و شادی. عیش و شادی در حقیقت مفهوم بهره‌مندی از آرزوها، داد، خرد و برخوردار از الطاف ایزدی را دارد که جزئی از آن را دست‌افشانی و پایکوبی و خنده و نشاط تشکیل می‌دهد (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۲۲-۶۳).

نوایی شادی و زدودن غم از دل را در گرو نوشیدن باده، دم را غنیمت دانستن و عشرت امروز را به فردا نیفکندن با آگاهی از بی‌اعتباری و فناپذیری جهان، بریدن از خلق و خوش‌بینی به حوادث دنیا می‌داند:

چه دگرگون ز غم و محنت گردون باشی / بهتر آنست که از باده دگرگون باشی

جرعهای درکش و خوش باش که این گردون را / خوشی ای نیست بدین سان که تو محزون باشی

(غ ۴۶۰-ب ۱ و ۲)

ساقیا! جام میم ده که نشاطم هوس است / زانکه ممکن نبود جز به می و جام نشاط

صبح تا شام نشاط ار به کسی ممکن نیست / مغتتم دان به می و مغبچه یک شام نشاط

(غ ۲۹۳-ب ۵ و ۶)

فانی آسا نوش کن جام فنا و شاد باش / ای که دل از حادثات دهر غمگین کرده ای

(غ ۴۴۳-ب ۷)

ساقیا! می ده زمانی تا کشم لحن نشاط / تا به کی از محنت اهل زمان شیون کنم

(غ ۳۳۷-ب ۵)

بنوش باده که بر عمر اعتمادی نیست / چنان که نیست بنای زمانه را بنیاد

چو نیست غیر خرابی از این جهان خراب / دمی به آب قدح ساز قصر عیش آباد...

درین سراچه غم فانی مکن تقصیر / دمی اگر بتوان داشت خویشتن را شاد

(غ ۲۱۸-ب ۳ و ۴ و ۹)

حیات نقد بود مغتتم که چرخ به لعب / فتاده تا ز تو نقد حیات را ببرد

(غ ۱۸۱-ب ۷)

غنیمت است بهار جوانی از پی عیش / که تا بهار جوانی بود چه جای بهار

بهار عمر غنیمت شمار ای فانی / فناش ار چه که زود است چون فنای بهار

(غ ۲۳۶-ب ۸ و ۹)

نیست ابنای زمان را لاله سان بوی وفا / چون صبا زان دل سیاهان به که بگزینی کنار

فانی پون لاله زار عمر را رو در فناست / تا بود ممکن ز جام لاله گون سر برمدا

(غ ۲۳۹-ب ۸ و ۹)

فانی از خلق بریدن سبب خوش حالیت / باش خوشحال که این سیرت و سان ما را بس

(غ ۲۶۳-ب ۹)

فانی از جور یاران زمان غمگین مباش / یار خود کی بودت، ار گویی که یاران را چه شد

(غ ۱۷۸-ب ۷)

خوشی آن یافت ای فانی که دوران هر می ناخوش / که دادش اوبه فال فرخ و اندیشه خوش زد

(غ ۲۰۱-ب ۷)

۲-۲-۵- توجه به ویژگی های اخلاقی

نام و ننگ

اهمیت وجودی انسان و شخصیت و هویت او در طول قرون و اعصار همیشه مورد توجه انسانها بوده و بحث در ماهیت انسان و ارزش های انسانی همواره در سخنان بزرگان دین و ادب تکرار شده است. ادبیات فارسی از جلوه گاه های متعالی مفهوم انسانیت و ابعاد وجودی انسان است. ادیبان در طول دوره های مختلف و با توجه به فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود، به باز نمود ارزش های نیک و بد انسان پرداخته اند. نام جوئی و دوری جستن از ننگ از آیین های ایرانی و ارزش های پهلوانی محسوب می گردید که در دوران پس از چیرگی بیگانگان بر ایران، در ناخود آگاه جمعی ایرانیان تداوم یافت و برجسته ترین و پربسامدترین جلوه گاه آن، شاهنامه فردوسی گردید و پس از آن نیز در آثار فرهیختگان ایرانی بیش و کم ادامه پیدا کرد و در این دوره ها آنچه بر روح جمعی مردم حاکمان شده بود، ننگ داشتن از شکست سیاسی فرهنگی از اقوام مهاجم و تلاش برای پاک کردن ننگ این شکست ها بوده است و این نامجوئی به گونه های مختلف از قبیل پای نهادن بر خواسته های دنیوی، گذشتن از جان، نژادگی، خردمندی و ... به دست می آید و در تقابل با ننگ قرار می گیرد.

نام نیک جستن و نیک خواستن، تشویق به عیب پوشی، تأکید بر ناپایداری و بی اعتباری دنیا و دل کندن از آن، پرهیز و تحذیر از حرص و هم نشینی با حریصان، اذعان به مقدر بودن روزی و قسمت، راستی ورزیدن و زبان را ننگه داشتن از جمله ویژگی های اخلاقی ای است که نوایی در دیوانش به آنها پرداخته است. نوایی بر خلاف حافظ نام نیک جستن و نیک خواستن را در دوری از مستی و میکده می داند:

نام نیک از در میخانه طلب نتوان کرد / که بود مسکن بدمستی و بدنامی چند

(غ ۲۲۸-ب ۶)

مذمت عیب جوئی و تشویق به عیب پوشی

به طعن رندیم ار شیخ ردکنده عجب، زانک / به عیب اهل هنر کوشد آنکه بی هنرافند

(غ ۱۹۷-ب ۶)

درتوهرعیی که پنهان کرد حق ظاهر مساز/ بلکه عیب خلق هم چندان که بتوانی پیوش

(غ ۲۸۶-ب ۹)

نیک و بدم مبین به لطف، از بدونیک من مپرس / نیست به جز بدی زمن گرتونکو نخواهیم

(غ ۳۶۷-ب ۶)

تأکید به ناپایداری عمر و دنیا و دل نبستن به آنها

نیست چون کارزمان را اعتمادی یک زمان / ساغرمی را تو هم پس یک زمان از کف ممان ...

معتنم دان هر دم از عمرت که یکدم رازاو / نیست ممکن نی مسیحا، نی خضر گشتن ضمان...

(غ ۴۱۵-ب ۵ا)

ساقبا! جام می آغاز بکن چون کس را / نیست معلوم که انجام چه خواهد بودن

صبحدم، جام چو خورشید به دستم ده از آنک / روشنم نیست که تا شام چه خواهد بودن

(غ ۳۸۴-ب ۳و۲)

فانی یا که باده بنوشیم از آنکه نیست / در دور روزگار بقایی چو بنگریم

(غ ۳۳۹-ب ۵)

فانی به کام گشتن دنیا میند دل / چون مرغ روح می پرد از شاخسار عمر

(غ ۲۳۵-ب ۶)

به حیات و جاه ده روزه مناز، زانکه هر دو / چو خیال و خواب نی اصل و نه اعتبار دارد

(غ ۲۳۳-ب ۷)

پرهیز از حرص و هم نشینی با حریصان:

از عوام تیره پر حرص دنیا دور باش / گر همی خواهی که گردد صد مشقت از تو رفع

(قطعات: ص ۳۲۳)

باور داشتن به رزق و روزی مقدر و قناعت:

روزی مقدرست نگرده زیاد و کم / گر تو وقار ورزی و گر اضطراب کن

(غ ۴۰۰-ب ۴)

چرا به روزی نهاده غم خورم کم و بیش / چو بیش و کم نشود آنچه هست قسمت او

(غ ۴۲۹-ب ۷)

چو کرد قسم تو قسام رزق بی کم و بیش / چه غصه ها که خوری از زیاده کوشیدن

(غ ۴۰۸-ب ۵)

راستی ورزیدن و غره نشدن:

سربلندی طلبی در چمن دهر چو سرو / راستی ورز که خود را ز غم آزاده کنی
(غ ۴۶۱-ب ۴)

راستی گر نتوان یافت عجب نیست که هست / پرورش اهل زمان را ز سپهر کجرو
چرخ چون مهر زاوجت زند آخر برخاک / پس به تخت فلک و ساغر زرغره مشو
(غ ۴۲۱-ب ۴و۳)

نگه داشتن زبان:

باشدم صد گونه تهمت، وه که رنجورند خلق / از زبان خویشان من از زبان دیگران
(غ ۳۹۲-ب ۳)

چو سعدی در حرم وصل خواهی ای فانی / زبان ببند و قدم نه، سخن زیاده مگوی
(غ ۴۸۱-ب ۷)

۲-۲-۶- تقدیر

زندگی برای ایرانیان هیچ گاه منظم، مطمئن، ملایم و مستمر نبوده است و در نتیجه امید به آینده که لازمه تلاش و کوشش است، در ساختار فکری ایرانیان جایی نداشته است (قاضی مرادی، ۱۳۸۴: ۱۶۸)

در بینش فکری ایرانیان، اتفاقات و رویدادها بر پایه تقدیر و سرنوشت رقم می خورد و آدمی باید تسلیم قضا و قدر شود و این اعتقاد متأثر از اندیشه زروانی است که در این اندیشه همه چیز به دست زروان یا خدای بخت و تقدیر رقم می خورد و هیچ چیز خارج از مشیت زروان مقدر نیست (جلالی مقدم، ۱۳۸۴: ۱۴۷). ایرانیان برای دلگرمی به یاری تقدیر، از رمل و اسطرلاب و تعیین ساعت سعد و نیز تفأل و استخاره برای انجام امور بهره می گرفتند که در مواردی این گونه رفتارها جزئی از باورها و اعتقادات آنها می گردید.

«امیر علیشیر نوایی خود را مرید و شاگرد جامی می دانسته و سر ارادت به وی سپرده و به هدایت جامی به سلسله نقشبندیه پیوست» (همت، ۱۳۵۱: ۴۳۳). طریقت نقشبندیه که به وسیله خواجه بهاءالدین نقشبند بنا شده بود، در میان دیگر طریقه های صوفیه به التزام به شریعت و سنت مداری مشهور است و صوفیان این طریقت با هر گونه تغییر و تفسیر دین مخالفت می کردند (صلاح بن مبارک بخاری، ۱۳۷۱: ۱۲۰؛ جامی، ۱۳۷۰: ۴۱۶؛ قاضی، ۱۳۸۸: ۲۷). این فرقه در قرن های

هشتم ونهم در شبه قاره هند ایجاد شده است و تأثیر چشمگیری در این شبه قاره و آسیای میانه داشته است. غالب تفکر ترکمن‌های ایران، تفکر و مذهب صوفی نقشبندیه است. نوایی متأثر از تعالیم این فرقه و با اعتقاد به بی‌اختیاری انسان در برابر سرنوشت، آدمی را به تسلیم در برابر قضا و قدر و رضا به تقدیر لاتغیر دعوت می‌کند و او را از شکوه و شکایت برحذر می‌دارد:

تو را چو حادثه در جوف چرخ دوار است / چو زان برون توانی شدن، از این مگریز
چو نیست یکسر مو اختیار ای فانی / روانه شو به طریق رضا، چه جای ستیز

(غ ۲۲۵-ب ۹۸)

رضای خالق و مخلوق اگر همی خواهد / چو آیدت ز قضا، بر سر رضا می باش

(غ ۲۸۶-ب ۵)

قضا نشد متغیر، خوش آنکه داد رضا / به هر چه بر سر برگشته اش قضا آورد

(غ ۱۸۶-ب ۶)

بود فهای مرادم ز بخت بد، فانی / شکایت از چه ز گردون و از ستاره کنم

(غ ۳۷۸-ب ۷)

هرچ آید به پیش، چو بی اختیار توست / درویش با که شکوه ز چون و چرا کند

(غ ۱۵۸-ب ۴)

گردون اگر بود خوش و ناخوش چه غم، / چومن ز اقبال فقر هر چه به پیش آیدم خوشم

(غ ۳۶۰-ب ۶)

۲-۲-۷-اسطوره

«اسطوره» از واژه یونانی هیستوریا (historia) به معنی جستجو، آگاهی و داستان گرفته شده و برای بیان این مفهوم در زبان اروپایی از بازمانده واژه یونانی «میتوس» (mytos) به معنی سخن و افسانه استفاده شده است (آموزگار، ۱۳۷۶: ۳). «اسطوره شناسی» بخشی از مردم شناسی فرهنگی است که درباره پیدایش و آفرینش جهان و هستی و نقش ایزدان و پهلوانان و ارتباط انسان با طبیعت و هستی سخن می‌گوید (محمودی بختیاری، ۱۳۶۸: ۱۰۰). درباره جایگاه اسطوره در تاریخ، این تصور وجود دارد که اسطوره بخشی مهم از فرهنگ انسان، پیش از ورود به مرحله دانش است. انسان تا به دانش آراسته نشده بود، اساطیری می‌اندیشید؛ البته همه

فرهنگ‌های بزرگ بشری مانند فرهنگ یونانی، هندی، چینی، مصری و به ویژه ایرانی، زیر سیطره اسطوره و عناصر اسطوره ای بوده اند. در واقع فرهنگ‌های بشری با اسطوره طلوع کرده‌اند. اسطوره مانند دانشی که در دوره ما برای توجیه و تبیین جهان به کار می‌رود، توجیه انسان اعصار کهن از جهان و هستی است.

در ذهن انسان اسطوره ساز، طبیعت شیء‌ای مادی نیست که قوانین فیزیک بر آن حاکم باشد. همه پدیده‌های هستی از جمله پدیده‌های طبیعی و نیروهای زمینی و کیهانی، جاندار، مقدس و دارای شعور و اراده بودند که در سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارند (کاسیرر، ۱۳۷۷: ۱۰۹).

تفکر انسانی از روزهای نخست اندیشیدن، همواره در جست و جوی یافتن اسرار کائنات و چگونگی ارتباط جامعه با نظام کیهانی بوده و به تدریج جهان درون انسان و جهان بیرون از آن مورد توجه قرار می‌گیرد و از همین جاست که پرسش‌های هستی‌شناسی و کیهان‌شناسی مانند آفرینش انسان و گیتی، دغدغه تفکر بشری شده است (بربریان، ۱۳۷۶: ۳۹۳).

اسطوره‌ها و اندیشه‌های فلسفی، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد هویت ملی به شمار می‌روند؛ زیرا هویت، امری است پویا که «شکلی از آگاهی» به خود، جامعه، تاریخ، فرهنگ و آینده‌ها القا می‌کند (رجایی، ۱۳۸۳: ۱۴).

اسطوره‌ها در تاریخ و فرهنگ ملت‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند. اسطوره‌های هر ملتی در واقع سپیده دم پیش از تاریخ هر قوم محسوب می‌شوند؛ به همین دلیل امروزه اسطوره‌شناسی، شاخه مهمی از معرفت‌شناسی علوم اجتماعی به شمار می‌رود. ایران کشوری کهنسال است که هویت آن قدمتی به دیرپایی اسطوره‌ها دارد. بازیابی هویت ایرانی را باید در نخستین آثار حماسی ملی جست و جو کرد که حماسه‌سرایان با تلفیق تاریخ و اسطوره در قالب نظم فارسی در حفظ و تداوم هویت ایرانی تلاش کرده‌اند.

جمشید، فریدون، کاووس

شاهنامه را می‌توان سند هویت و شناسنامه زبان فارسی دانست. بزرگترین چهره اسطوره‌ای آریایی و به ویژه ایرانی در شاهنامه، جمشید و جام جهان‌نمای وی است. فردوسی با اطلاع کامل از نقش منحصر به فرد جم در اسطوره، به طور مفصل از اقدامات و نوآوری‌های او در شاهنامه داد سخن می‌دهد. وی در افسانه‌های

ایرانی یکی از بزرگترین قهرمانان آریایی است و بی شک، نقش او و نوآوری هایش، همچنین شخصیت ممتاز و وجود فره های ایزدی، شاهنشاهی، کیانی و پهلوانی اش، او را چون خورشید تابناک اقوام آریایی جلوه گر ساخته است. دوم، دارای فره شاهنشاهی بود؛ یعنی ملل، مردم و اقوام گوناگون را زیر یک نظام حکومتی اداره می نمود، سوم دارای فره کیانی بود؛ یعنی همان جوهر ذاتی و توانایی و بینش در امور زمینی و مادی که به واسطه آن توانست آفرینش کند.

پس از جمشید، فریدون بزرگترین پادشاه و پهلوان داستانی ایران است که در شاهنامه از نژاد جمشید و پسر آبتین معرفی شده است که فر کیانی، پس از جداشدن از جمشید به او پیوست (یا حقی، ۱۳۸۶: ۶۳۵). داستان فریدون نیز از جهات مختلف در شعر فارسی مورد توجه قرار گرفته است.

کاووس دومین و مشهورترین شاه کیانی است که بنابر شاهنامه، در روزگار وی حوادث بسیاری اتفاق افتاده است. بنابر روایات زرتشتی، جمشید و کاووس جاویدان خلق شده بودند؛ اما به خاطر ارتکاب گناهان فناپذیر شدند. در ادبیات فارسی از وی بیشتر به عنوان مظهر قدرتی که با همه شکوهش در برابر جهان، ناچیز و رفتنی است یاد شده و به بسیاری از حوادث زندگی افسانه ای او نیز اشاره شده است (یا حقی، ۱۳۸۶: ۶۵۶).

پادشاهان اساطیری جمشید، فریدون و کاووس در شعر نوایی بسیار به کار رفته است و شاعر این پادشاهان را به صورت های گوناگون در شعر خود آورده است. گاه برای بیان ناپایداری دنیا به آنها استناد کرده:

جام جمشید است لاله، از می عشرت تهی / ساقیا نی جام و نی جمشید مانده، می بیار

(غ ۲۳۹-ب ۵)

هم جم بشد و هم کی، ما هم برویم از پی / در دیر خراب از می، افتاده خراب اولی

(غ ۴۵۷-ب ۵)

و گاه سرخوشی، مریدان پیر مغان را بر کاووس و جمشید ترجیح می نهد:

به جام پیر مغان بین و بر فراز و تهش / طبقچه های زر و سیم ز آفتاب و مهش

کلاه گوشه گه سرخوشی چو برشکند / بود هزار کی و جم گدای بزمگهش

(غ ۲۷۱-ب ۱ و ۲).

و به طور کلی، باده نوشان را در ملک عرفان، پادشاهانی می خواند که بر جمشید و کاووس ترجیح دارند و ملک دل را برتر از گنج فریدون می داند:

گه مستی، شهان گرپانهند از حد خود بیرون / فریدون راسراندازیم و جم را افسر اندازیم
(غ ۲۴۵-ب ۶)

گر چه در دیرم گدا، لیکن به یک پیمان می / با صد فریدون و جم، اظهار حشمت می کنم
(غ ۳۷۷-ب ۵)

صاف کن صفحه دل زانکه شد از ساده دلی / گنج نامه زپی گنج فریدون کاغذ
(غ ۲۳۴-ب ۵)

جام جم

گویند «جمشید» را «جام» می بود که چون در آن نگریستی احوال جهان و اسرار نهان پدید می آید و از ورای حجاب زمان و بعد مکان آنچه خواستی مشاهده کردی. این جام را به «کیخسرو» نسبت دهند... ظاهراً نسبت این «جام آینه کردار» به «جمشید» از اینجا نشأت گرفته است که طبق روایات کهن «جمشید» به فره ایزدی دیوان را در آباد کردن جهان به کار واداشت، معادن از دل کوه ها استخراج کرد و گوهرها از دریا به در آورد و رازهای نهان طبیعت آشکار کرد (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۶۸)

مؤلف «فرهنگ نظام» درباره جام جم چنین می گوید: «جام جم و جام جمشید و جام جهان آرا و جام جهان نما و جام گیتی نما، همه نام جامی است که جمشید پادشاه افسانه ای خیلی قدیم ایران داشته و از آن احوال عالم را استخراج می کرده. معلوم نیست که جام مذکور همان جام شراب جمشید بوده که از آن کار استخراج هم گرفته می شده یا جمشید دو جام داشته» در شمش الغات چنین آمده: «جام جم» پیاله جمشید که ساخته حکما بود راز هفت فلک در او مشاهده کردی. به همین خاطر آن را جام جهان نما نیز گویند (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۱۶۹).

جام جم که احوال عالم و راز هفت فلک را در آن می دیده اند و به علت کشف می در زمان جمشید به وی انتساب یافته (باحقی، ۱۳۸۶: ۲۷۴) در شعر نوایی به تعبیر گوناگون به کار رفته است. گاه سفال میکده بر آن رجحان پیدا کرده:

خوش آن رندی که از دوران دلش چون زنگ غم گیرد

سفال میکده بر کف به جای جام جم گیرد

(غ ۲۱۷-ب ۱)

بین به دردی کش میخانه به کف کهنه سفال / که گه سرخوشی از جام جم آمد عارش

(غ ۲۸۱-ب ۳)

و گاه به علت خواصی که اهل دل به صورت نمادین و کنایی برای جام می قائل بوده اند به صورت جام جهان نما نیز جلوه گر شده و گاه با «آینه سکندری» اختلاط یافته است. نوایی در موارد بسیاری نیز «جام جم» را با «کهنه سفال» همراه کرده است:

کهنه سفال میکده کآینه صفاست این / بر می صافی ار شود جام جهان نماست این
جام جم است اگر بود آینه سکندری / این چو به جای هردو شد بین شرف کجاست این

(غ ۴۰۳-ب ۱ او ۲)

کهنه سفال و دُرد می کاز تو رسید ساقیا / داد ز دهرم آگهی جام جهان نمای تو

(غ ۴۲۰-ب ۷)

زاندیشه دنیا مگو، می در قدح ریز از سو / آن جام جم ده تا در او، اوضاع دنیا بنگرم

(غ ۴۶۰-ب ۴)

حشمت جم رسد صبح، از کرم الهیم / جام جهان نماست مهر، از می صبحگاهیم

(غ ۳۶۷-ب ۱)

«در ادب فارسی رابطه اساطیر مربوط به جام جم، با روایات راجع به خضر ناشی از ارتباطی است که میان اسکندر و داستان های مربوط به او با جام جم از یک سو و با خضر از سوی دیگر موجود است و به دلیل ارتباط آب حیات با جام است از یک طرف و با خضر از طرف دیگر» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۹۴). در شعر نوایی نیز این قاعده برقرار است:

دارد گدای میکده از باده قدح / آیینۀ سکندر و جام جمی دگر

گویم به نزد پیر مغان جور مغیچه / چون نیستم به دیر، جز او محرمی دگر

(غ ۲۴۷-ب ۲)

به روز وصل تو جمشید نوشد آب خضر / اگر به ساغرش از درد، جام ما افتد

(غ ۲۱۵-ب ۲)

آیینۀ سکندر از جام می به دست / خواهی خبر ز تاج جم و تخت کی کنم؟

(غ ۳۶۹-ب ۵)

۲-۲-۸- زبان فارسی

زبان محور فرهنگ است و اصولاً فرهنگ در اطراف زبان پدید می آید و شاهد این ادعا، زبان و فرهنگ ایرانی است که از همان ادوار نخستین، زبان فارسی دری توانست سلسله های ترک را حامی خود سازد و به گسترش فرهنگ ایرانی فراتر از قلمرو جغرافیایی یاری می رساند و رواج فرهنگ ایرانی در نواحی ترک نشین و هندوستان گواه این نکته است و از آنجا که انتقال فرهنگ هر ملت به وسیله زبان آن ملت صورت می گیرد؛ زبان و ادبیات فارسی هم از نظر زبانی و هم از نظر تاریخی - هنری مهم ترین جایگاه را در نگاهداشت هویت ملی و فرهنگی دارد.

هویت ما ایرانیان با زبان و ادبیات فارسی پیوندی ناگسستنی دارد و بزرگ شمردن آن، بها دادن به هویت ملی این سرزمین است. در دوره تسلط مرکز خلافت بر ایران، با نشر زبان فارسی در سراسر شرق اسلامی و فراتر از مرزهای تاریخی و جغرافیایی ایران، وجهی دیگر از هویت ایرانی متجلی شد و تداوم یافت. ادب فارسی در این روزگار محمل عمیق ترین و ناب ترین تجلیات تفکر دینی و عرفان اسلامی و مشحون از نمادها و عناصری است که بازگویی و یادآوری تعلق به ایرانیان را زمزمه می کنند و در واقع زبان فارسی در این دوره زمینه ساز تداوم هویت ایرانی است و شاعران و نویسندگان، تحت حمایت پادشاهان در بسط ادب فارسی می کوشند. شاعران و نویسندگان حتی پس از حمله مغول، شاهان را با القاب و اوصافی می خوانند که همگی ریشه در تعلق آنان به ایران و سنت ایران شهری داشت.

امیرعلیشیر در باب اشعار فارسی و ترکی خود قطعه ای دارد که در آن زبان ترکی خود را ستوده، اما آن را در مقایسه با زبان فارسی به قند در مقابل طلا تشبیه کرده است و ارج و منزلت زبان فارسی را بیشتر دانسته است:

معنی شیرین و رنگینم به ترکی بیحدست / فارسی هم لعل و ذرهای ثمین گر بنگری
گویا در راست بازار سخن بگشاده ام / یک طرف دکان قنادی و یک سو زرگری
زین دکانها هر گدا کالا کجا خواهد خرید / زانکه باشد اغنیا این نقدها را مشتری

(نوایی، ۱۳۷۵: ۳۲۷).

۲-۹-۲- مغانه سرایی

از دیگر آیین‌های آریایی باید به آتش پرستی یا آیین مغان نیز اشاره کرد که غیر از زرتشتی‌گری است. آیین مغان، آیینی است بر پایه آتش پرستی که آب و هوا و آتش و خاک را مقدس دانسته، آلودن آنها را جایز نمی‌داند و به این دلیل از دفن مردگان اجتناب می‌ورزد؛ چرا که معتقد است مرده نجس است و خاک را می‌آلاید. این آیین، اهریمن را به عنوان یک نیروی مستقل قبول دارد. البته در این زمان «مغ» به معنای جادوگر به کار می‌رود و بعدها در اوستا از واژه «مغ» به معنای «خادم» استفاده می‌شود (معین، ۱۳۲۶: ۱۰۲).

نوایی، همچون حافظ، از عبادتگاه معمول، روی گردان شده و به کوی مغان روی آورده است، تا بی آنکه قصد تحقیر و کفرگویی داشته باشد، بین اسلام و فرهنگ دیرینه ایرانی آشتی دهد و این دو را با نیم‌نگاهی به هویت ایرانی در کنار هم قرار دهد. زشیخ هیچکس چون جانب دیر مغان رفتم/ کنون در خانقه دیگر نیند هیچکس مارا

(غ ۱۰-ب ۲)

چو در کوی خراباتش به یک ساغر نمی‌گیرند/ به آتش افکنم به این لباس زهد و تقوا را

(غ ۱۲-ب ۶)

ترک دین و زهد چون فرمودیم ای مغیچه/ باز کن خشت خم و بگشا گره زنار را

(غ ۱۸-ب ۴)

ز دیر مغیچه ای شد برون سوی شهر / ز اهل زهد به دیر منش رسان یارب

(غ ۴۸-ب ۵ و ۶)

شدن به کوی ریا شیخ را خوش است مباد/ مرا به جز روش کوچه مغان یارب

از ره عشق گذشتن نشد ای پیر طریق / تا که شد کوی خرابات مغان منزل ما...

حاصل عمر شد ای مغیچه باده فروش / وجه می‌بو که قبول تو فتد حاصل ما

(غ ۷-ب ۲ و ۵)

۳- نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشیده ایم تا با برشمردن و بررسی عناصر هویت ایرانی در دیوان امیر علیشیر نوایی، وقوف و هنرمندی و توانایی او را در حوزه هویت ایرانی تحلیل نماییم. هویت ملی «به معنای احساس تعلق و وفاداری به عناصر و نمادهای

مشترک در اجتماع ملی است. این عناصر و نمادها که سبب تمایز و شناسایی می‌شوند عبارتند از: بعد اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، فرهنگی و زبانی. از جمله عناصر هویت ایرانی خرد است که در فرهنگ ایرانی باید با دینداری و معنویت همراه باشد تا به کمال برسد اما در دیوان نوایی خرد و دین در برابر عشق جایگاهی ندارند و شاعر آنها را بی اعتبار می‌بیند.

دادگری نیز رکن دیگر هویت ایرانی است که در دوره اسلامی در کنار توحید، معاد و نبوت جزء اصول دین قرار می‌گیرد اما در دیوان نوایی نقشی بسیار کم‌رنگ دارد. دینداری نیز در دیوان نوایی به صورت امید به بخشایش و رحمت خداوند باقی و دعا و توسل و توکل به حضرت حق نمود می‌یابد.

یکی دیگر از ارکان فرهنگ و هویت ایرانی، توجه به شادی است. نوایی شادی و زدودن غم از دل را در گرو نوشیدن باده، دم را غنیمت دانستن و عشرت امروز را به فردا نیفکندن با آگاهی از بی اعتباری و فناپذیری جهان، بریدن از خلق و خوش بینی به حوادث دنیا می‌داند. از دیگر ارکان هویت ایرانی، توجه به ویژگی‌های اخلاقی است که نام نیک جستن و نیک خواستن، تشویق به عیب پوشی، تأکید بر ناپایداری و بی اعتباری دنیا و دل‌کندن از آن، پرهیز و تحذیر از حرص و هم‌نشینی با حریصان، اذعان به مقدر بودن روزی و قسمت، راستی ورزیدن و زبان را نگه داشتن از جمله آنهاست که نوایی در دیوانش به آنها پرداخته است.

با توجه به شاهنامه که سند هویت و شناسنامه زبان فارسی است، جمشید و جامش، فریدون و کاووس بزرگترین چهره‌های اسطوره‌ای ایرانی هستند که در دیوان نوایی به صورت‌های گوناگون به کار رفته‌اند.

عنصر دیگر که از دیر زمان در باور ایرانیان جای گرفته، تقدیر است. نوایی با اعتقاد به بی اختیار بودن انسان در برابر سرنوشت، آدمی را به تسلیم در برابر قضا و قدر و رضا به تقدیر لا‌تغیر دعوت می‌کند و او را از شکوه و شکایت برحذر می‌دارد.

از آنجا که هویت و فرهنگ ایرانی با زبان فارسی پیوندی ناگسستنی دارد، نوایی با وجود داشتن اشعار ترکی، ارج و منزلت اشعار فارسی خود را بیشتر دانسته است.

وی به عنصری دیگر از هویت ایرانی یعنی مغ و ترکیبات آن بیش از عناصر دیگر توجه کرده و همچون حافظ، از عبادتگاه معمول، روی گردان شده و بدون

قصه تحقیر و کفرگویی به کوی مغان روی آورده است، تا بین اسلام و فرهنگ دیرینه ایرانی را آشتی دهد.

فهرست منابع

۱. ابن عربشاه، (۱۳۸۱)، *زندگی شگفت آور تیمور*، ترجمه علی نجاتی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. احمدی، سیروس، (۱۳۸۶)، «بررسی هویت ملی و ارتباط آن با برخی متغیرهای اجتماعی و جمعیتی»، *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*، جلد ۲۵، شماره ۴، صص ۸۷-۱۰۲.
۳. آموزگار، ژاله، (۱۳۷۶)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
۴. امیرعلیشیر نوایی (۱۳۷۵)، *دیوان امیر نظام الدین امیرعلیشیر نوایی*، به سعی و اهتمام رکن الدین همایون فرخ، تهران: اساطیر.
۵. بربریان، مانوئل، (۱۳۷۶)، *جستاری در پیشینه دانش کیهان و زمین در ایران و یج*، تهران: نشر بلخ.
۶. جامی، (۱۳۷۰)، *ن فحاحات الانس*، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
۷. جلالی مقدم، مسعود، (۱۳۸۴)، *آیین زروانی*، مکتب فلسفی-عرفانی زرتشتی بر مبنای اصالت زمان، تهران: امیرکبیر.
۸. جوادزاده شهشهانی، افسانه، (۱۳۸۷)، *روزنامه جام جم*.
۹. رجایی، فرهنگ، (۱۳۸۳)، *مشکل هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ*، تهران: نشر نی.
۱۰. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۱)، *فردوسی و هویت شناسی ایرانی*، تهران: طرح نو.
۱۱. شیخی، غفور و عادل عبداللهی، (۱۳۸۹)، «*هویت منسجم ایرانی*»، *مجله مطالعات جامعه شناختی جوانان*، سال اول، شماره ۲، صص ۷۷-۱۱۱.
۱۲. صلاح بن مبارک بخاری، (۱۳۷۱)، *انیس الطالبین و عده السالکین*، تصحیح و مقدمه خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق ه. سبحانی، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
۱۳. طیبی، عبدالحکیم، (۱۳۶۸)، *تاریخ هرات در عهد تیموریان*، تهران: هیرمند.
۱۴. عفیفی، رحیم، (۱۳۸۳)، *اساطیر و فرهنگ ایران*، چاپ دوم، تهران: توس.
۱۵. قاضی، عبدالرحمن، (۱۳۸۸)، «*نورالدین عبدالرحمان جامی و طریقت نقشبندیه*»، *نشریه تاریخ پژوهی*، ش ۴۰ و ۴۱، صص ۲۷-۳۸.
۱۶. قاضی مرادی، حسن، (۱۳۸۴)، *خودمداری ایرانیان*، تهران: نشر اختران.

۱۷. کاسیرر، ارنست، (۱۳۷۷)، **اسطوره دولت**، ترجمه یدالله موقن، تهران: هرمس.
۱۸. کراوولسکی، دوریتا، (۱۳۷۸)، «**احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول**»، ترجمه علی بهرامیان، فصلنامه تاریخ و روابط خارجی، ش ۱، صص ۱-۱۷.
۱۹. کنت، رولاند گراب (۱۳۷۹)، **فارسی باستان: دستور زبان متون**، ترجمه سعید عریان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۲۰. گروسه، رنه، (۱۳۷۷)، **امپراطوری صحرانوردان**، ترجمه ابوالحسن میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱. مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۵)، **دادگری پدیده ای از هویت ایرانی**، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیستم، شماره ۷-۸ (پیاپی ۲۲۴)، صص ۴-۱۷.
۲۲. محمودی بختیاری، علیقلی، (۱۳۶۸)، **زمینه فرهنگ و تمدن ایران: نگاهی به عصر اساطیر**، تهران: پازنگ.
۲۳. مرتضوی، منوچهر، (۱۳۶۵)، **مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی**، تهران: توس.
۲۴. معین، محمد، (۱۳۳۶)، **مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات فارسی**، تهران: دانشگاه تهران.
۲۵. ممتحن، حسینعلی، (۱۳۶۸)، **نهضت شعوبیه جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی**، تهران، نشر باورداران.
۲۶. همت، نیکو، (۱۳۵۱)، «**امیر علیشیر نوایی**»، نشریه وحید، ش ۱۰۳، صص ۴۲۹-۴۳۵.
۲۷. یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۶)، **فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی**، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
۲۸. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۴۴)، **ابومسلم سردار خراسان**، تهران، ابن سینا.
۲۹. یوسفی، نریمان، (۱۳۸۳)، **شکاف بین نسل ها**، تهران: نشر جهاد دانشگاهی.
30. Cote, j. E. & Levine. C. G. (2002) *Identity formation, Agency. & Culture: a social Psychological. Synthesis*, Mahwah, Nj: lawerence Erlboaum Associates.
31. Olson, E. T. (2002) "personal identity", in: *The Stanford Encyclopedia of philosophy*, Edward N. Zalta(ed) available at: [http:// plato. Stanford. Edu/ entries/ identity. Personal/](http://plato.Stanford.Edu/entries/identity.Personal/), accessed: 14July 2007.